

موقوف خدادان و خواجه سیرایان اختیار و الیه هر کدام خطاب فی و منصب خانی گرفتند نیز که در
و لارام نام که بگمراشیر و او بود بجای میجای گو که صدر اناش شده در سعاش که بعد است در است
صدر الصدور و بعد از او معتبر سید اشت بنیر از خطبه آنچه نوازم سلطنت و فرمان روانی بود و بعد از آن
یکجندی که در جهره که می نشست و بیع امر اکیونش دید و گوش فرمان داشتند و سکه بنام سکه

زود نقش سکه این سکه

حکام شاه جهانگیر یافت صدر ز پور	پیام نور جهان بادشاه بگمراشیر
---------------------------------	-------------------------------

طغرای نورین چنین نقش بیست حکم علییه عالییه عهد غلیبا نور جهان بگمراشیر رفته رفته بجای کار
که از بادشاه جز نامی باقی نماند که رسید و در مد که من سلطنت را به نور جهان بگمراشیر دادند
بجز یک سیر شراب و نیم سیر که نشسته مرا بیخ نمی آید و بی مبالغه منتخب ممالک بیخ بند و ستان که نشسته
و ملازمان مود غلیبا بود و دیگر میر خلیل نزدی ولد غلیبات الدین بن محمد میر میران از اولاد محمد شاه
که سلسله ایشان از غایت است شهرار محتاج به معرفت و تو حیفت نیست و در عراق و خراسان هر دو
و جاه بود دولت نظیر خود ندارد در سال دریم جلوس از عراق آمده در سلک منتسبانان این دولت
منسلک گردید منصب بگمراشیر ازات دو و صد سوار لطف فرموده جاگیر معهور تنخواه فرمودند
میر میران خاندان میر خلیل نزدی در سال نهم از وطن کوفت خود آمد به منصب بگمراشیر ازات و بعد از
سوار میران از شد شاه سوار خان خلعت خانان در اقبال نامه جهانگیری در احوال و نوشته منش
بنده پرواز نگاهش و در سیر شایعش با تا بیرتم آشوش بود رفیق ملک انتظام سپاه و رزم سردار
بی عدلی و نظیر بود و از اب خان خلعت خانان و دیگر میر محمد امین اولاد بگمراشیر عرض مکرر و بعد از
مخاطب بگمراشیر بود و از او میر رضی و امانه شاه عباس رضی در سند پانزدهم جلوس بگمراشیر
در تازگه دیدند بود و دیگر در الملکی بود ابو الحسن که در او ایل جلوس بگمراشیر بخشی گری کل سردار
در وقت بعد از آن بگمراشیر در کابل عرض خصاص یافته همواره درین سلطنت قاهره بگمراشیر
تاریخ فوت بود که در عهد شاه جهان بادشاه اتفاق افتاد طالبهای کلیم امین سردار و با

شده بود دل از نوحان مذکور و اگر در آن کوه بودی نوح است که بطاعت اهل نوحان را بجهنم میبرد و اگر کسی
 خاتم یک سوره علی و در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 آورده قلعه نوحان را در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 یازدهم سوره نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 بسیار است که از امر انبیا در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 استقبال نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 یوازدهمین سوره نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 که یک سوره نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 اخوه نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 مذکور است که نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 ختیم نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 علاج هر نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 بسیار نگاه بر آیه و کلام است که در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 خاصه چارتب زروزی و جویه مرصع با بوی گلشن و شیر مرصع و منقش است با هزاری نوحان و بسیار است
 را سب و یوز او پری بکری با زین مرصع تلخ و چهار فصل بر من نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 و پوشش زربفت بتازگی پایدار جندی یافت و انعام حویلی است که در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 و در صفا و پاکیزگی هم در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد و بیاید در نوحان پانزدهمین سوره باشد
 روپیه نقد سرفرازی یافت از آنجا حسین بیگ و علی بیگ که قرابت ترسید علی مرد نوحان و انشده خلعت
 و خمر مرصع و انعام نیست هزار روپیه سر بلندی یافت چون قندار آب روان و حایق جنت نشان داشت
 و از ویر باز طبیعت علی مرد نوحان بتماشای آب و سبز و خور کرده بود لا جرم از روی عنایت صوبه کشمیر را که
 نعم البعل قندار بلکه لطافت آب و هوا و کثرت انهار و اشجار ثانی آتین فرودس برین است و حجت

بود بر بنبر شکر نخست در آذان کلمه اشهد ان علیا ولی الله افرو و بعد از آن خطبه بنام نامی امیر ائمه
 سلام الله علیه هم الی یوم القیامة خوانده نام باقی صحابه از خطبه بیفکند و نخستین کسی است که در هندوستان
 خطبه امیر ائمه اشتر خوانده گویند چون یوسف عادل شاه خطبه امیر معصومین خواند و مذبحش میرا روای
 بسیاری از امر مقتضای الناس علی دینملو که هر مذبحش چه امتیاز نمودند هر کس که افی تا در فرشتا
 بعد از وقوع این سانحه چند سال بنابر وقوع خارق عادت برهان نظام شاه دالی احمد نگر نیز بارشاه شاه با
 طاب نراه بنده سب ائمه اشتر بر در آمده و امر او ارکان دولت و اعیان آن شهر و سکنه آن حدود و نیز در
 مذبح امامیه در آمدند تفصیل این اجمال بنابر آنچه در تاریخ نوشته مرقوم است برین پنج است که بطریق اختصاء
 قلمی گردیده میگوید شاه ظاهر که از ساوات خواندیه است و نسب شرفیش بدین موجب است شاه طاهر
 بن شاه رحلی الدین بن المولی امومن شاه بن شاه موسی بن محمد روز الملقب شمس تبریز بن شاه خورشاه
 بن احمد العالم بن مولی محمد بن مولی جلال الدین بن کیا محمد بن مولانا حسن العالم بن مولی علی بن احمد مستنصر بن
 مولانا نزار بن مولی مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طاهر بن الحاکم بن نزار بن المعز بن اسمعیل بن محمد القاسم بن
 عبدالقادر الهمدی و نسب عبدالقادر الهمدی با امام جعفر صادق علیه السلام منتهی میشود و روایت مشهور برین
 پنج است عبدالقادر بن الرضا بن النقی قاسم بن الولی احمد بن الرضا محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام
 ساوات خواندیه همواره نزد سلاطین حکام مصر معزز و مکرم بود چون خلافت و سجاوه نشینی بشاه طاهر
 حسینی رسید و رتبه او در علوم طاهره و باطنی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و شجاعت نشان مشهور
 محمدی و جمال یوسفی از آباء اجداد در گذشت شیعیان مصر و بخارا و مرقند و قزوین و غیره دست راست
 پادشاه مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند نکته گیران و مساعیان خاطر پادشاه خفران پناه اسمعیل
 که در آنوقت فرمان فرمای ایران بود بر شاه طاهر متغیر ساختند شاه طاهر بنابر ضرورت با اهل و عیال
 متوجه دکن شده بعد از استسراج بیت الله الحرام و او را که زیارت حضرت سیدانام و سایر ائمه
 کرام علیه السلام و صلوات و سلام از تعلقه برنده شد مخدوم خواجه جهان و کهنی که از امرای سلاطین هند بود
 و بعد از ایشان ملتی گردیده در آن قلعه محبوس و از قدم سعادت لرزوم او خبر یافته با انواع تعظیم کردیم

اسمانی آنها مشهور و معروف است الحاصل که تقویٰ فیض خدمات و صوبه واریهای هندوستان بامر ایران
از ابتدای تسلط پادشاهان حجاجه تیموریه بایر بر ممالک هندوستان بود و او آخر آن که خود سلطنت
محمود شاه فرانس آرا مگاه باشد که در ابتدای سلطنت آن پادشاه تسلط افغانه بر اصفهان اتفاق افتاد
چنانچه فاضل صاحب عم نموده و مرکب آنرا گردیده بکیش از تسلط پادشاه حجاجه بایر پادشاه بر مملکت
هندوستان مذکور اما میسر در بلاد هندوستان در کتب شیوخ تمام یافته یوسف عادل شاه که نخستین پادشاه
و فرمان فرمای حجاجه پور شده بود و در سنه ثمان و تسعمایه مجلس عظیم ترتیب داده میرزا جهانگیر و حیدر بیگت خود
را که از امرای شیعه مذسب بودند و سید احمد صدر و دیگر علمای ارکان مذسب و اشتهار حاضر ساختند
گفتند و قتی که در سازه بودم روزی بعزم سیر و تفریح مستخرجات از شهر بیرون شدم و بهر سوی مشتاقتم تا گاه از
شهر علی السلام طاقی شده چاه آب لال بدستم داد و فرمود هرگاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد باید که بپوشند
سادات و بجان اهل بیت رسول آخر الزمان را معزز و مکرم داری و هرگاه در تقویت مذسب اتنی عت
ست خود گماری یا خدای عهد کردم که اگر ملک ملک بخش تعالی و تقدس این دولت گرامت نماید مذسب
بر او اوج داده روس منابر با نقاب هایون امیه اثنا عشر مزین گردانم همچنین وقتی که تراج و بهادر گیلانی
از طرف آشوب و شوخا در مملکت انداخته بودند و یک بود که ملک از دست برود آثار از وفات کردن بعد
در دست محمد و ابان اقصا القیاری بستم که بعد فراغ از آن مهم در ترویج مذسب شیعی عشر که ششم اکنون درین باب
چیزیکو میگردی گفتند بسیار است بسم الله در برخی شهر ایلات حرم و احتیاط مرعی داشته معروض شدت که بنام
سلطنت بتازگی وقوع یافته و سلطان محمود در ارت ملک هنوز در میان است و ملک حمد نظام مملکت عماد الملک
و غیر بناسنیان پاک اعتقادند و اکثر سمران سپاه سرکار نیز حنفی مذسبند بسیار اقلند حادث گردید که دست
تدارک از و این آن کوتاه باشد عا دل شاه مذسب تا ل تفکر زود برده گفت هرگاه من بعد وفاتم خدای تعالی
حافظ و حامی خواهد بود و قضا در جهان آوان از ایران خبر رسید که شاه اسماعیل صفوی خطبه ای که عشر خوانده
آن مذسب را رواج داد یوسف عادل شاه از استماع این خبر صحبت اثر بیشتر سماعی گشته روز جمعه ماه ذی
سال مذکور در مسجد جامع در قلعه ارک حجاجه پور حاضر شد و قیب خان که از سادات خلیلان درین روز

خوردن ابران بی خوردن نیست و اگر از روش بازماند سپهر	خدای که بر که آگاه نیست که از مانده بنی بجز لطف و مهر
--	--

چون خاطر شاه طاهر فی الجمله جمع شد زبان بدعا و ثنا کشاده گفتی امشب بکه شب به سحر است باد شاه نذر کن
 که اگر حضرت باری بپرکت قریب به منزلت حضرت رسول انقدر دو از زوجه امام در همین شب زاده خواهد شد
 را شفا بخش خطبه ای بر آنی خوشتر خواند از ترویح نایب ایشان بگویند بر بان شاه که اصلا گمان شفا فی فرزندش
 و از حیات او بایس مطلق شده بود از شنیدن این سخن خوشوقت گردید و در ساعت آن هیچ که بگذشت
 دست بایست شاه طاهر داده محمد و یحیی بجای آورد و شاه طاهر در آن شب بمنزل خود رفته در کمال حضور
 و خشوع و لعبادت الهی مشغول شد و بر باله شاه در آن شب نزدیک به سپهر برانداختند سحر چندی نمودند
 که لحاف بروی پوستاند و تصرف به انشود از حدت و حرارت شب دست به پانزده در میگردیدند شاه
 از مشاهده آن حالت گریته گفت چنین عجاوب همیشه که عجب القادر همین شب همان ماست آزارش کند
 و لحاف از بالای او بریزند از دیدن آن سیم دنیا بر وزیده ساعتی خوشحال باشد و قریب سحر همچنان ملول و محزون
 به ریسگرگشته خواب رفت در آن اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل می آید و در هر طرف او نشخس کس نه
 بر شاه پیش رفته بوی سلام کرد و یکی گفت می دانی که این بزرگ کیست حضرت محمد مصطفی است و آنها
 که در همین و ایسارند و از زوجه امام اند درین اثنا حضرت رسالت پناهی متوجه شد و فرمود ای شاه خدایا
 بپرکت علی و فرزندان او عجب القادر را شفا بخشید باید که از گفته فرزند من طاهر تجاوزت نمائی برهان شاه
 از کمال شتابت و خوشحالی از خواب بیدار شده دید که لحاف بالای عجب القادر است از و الله و
 ای و می که بیدار بودند پرسید که چگونه لحاف پوشانیدید گفتند مانده پوشانیده ایم همین لحاف خود خود
 بپرکت آمده بالای سپه پوشیده شد از مشاهده چنین حال خوف و درهشت بر ما نبوغی غالب گشت
 که مجال بر تکلم نماند بر بان شاه دست زیر لحاف کرده معلوم نمود که اثر شب مانده و بخلاف شمای دیگر
 بخواب شیرین رفته پس سجد و شکر الهی بقدری رسانیده بعد از آن وقت یکی از خدمتکاران نزد یک اطلب
 شاه طاهر فرستاد و شاه طاهر که دستار از سر برداشته همین سحر شکستگار در گاه سلطان فی نیاز گذار

همراه بلا پیر محمد مجاوی در وازنه نزدیک کاله چو تیره حاضر شده بقصد محاصره صفها آراستند و خانه نشانی
 را با فرزندان بوکلان سپرده فتنه خطیر قایم ساختند برهان شاه بر آن حالت واقف گشته بفرمود که در وازنه
 قلعه مسدود سازند و مردم بر برج و باره برآمده بتوپ و تفنگ شمع اندازند و چون غوغا از گذشتن شاه
 از روی اضطراب گفت عاقبت این معامله چون خواهد شد شاه طاہر که در علم مل شاگرد پسر ابدین خفزی بود
 فرمود انداخته حکم کرد که در وازنه قلعه کشاوه سوار شوند که چون ساختن قرین فتح و ظفر گشته اعدا متفرق خواهند
 بر شاه بی توقفت مسلح گشته با چهار صد سوار و هزار پیاده معتمد علم و چتر سر همراه شاه طاہر از قلعه برآمده آیت
 سیزدهم الجمع بر پشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از تواجیان را فرستاد نزدیک فوج عثمانی
 رفته با و از بلند بگویند که هر که در لشکر او باشد در ظل چتر فلک سا حاضر شود و هر که حرام خوار است بلا پیر محمد
 فقط قهر و سیاست بادشاهی باشد چون تواجیان بفرموده عمل نمودند در خطه امر او سران سپاه امان خواسته
 بر کاب نظر انتساب پوستانند و بلا پیر محمد با شرف و سپاه بجانب خانه خود شتافت بر پادشاه ملک محمد تبریز
 را که از مقر بان بود خواهی نمود که از احتفاد میرزا جهان شاه بود با بسیاری از مردم معتقد بر سر بلا پیر محمد نیت
 تا او را گرفته آورند بر پادشاه حکم قبضه و فرموده شاه طاہر حقوق قدیم او را منظور داشته شفاخت نمود و بر پادشاه
 اگر چه از سر خون او گذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخته و بعد از چهار سال با تمام شاه طاہر زحمات
 نجات بخشیده باز مثل سابق بر مسند قرب و عزت نشین گردانید و در جای که خواب دیده و دست ارادت
 بشاه طاہر داده بود عمارتی عالی بنا کرده موسوم بعباد گردانید و در موضعی که مدرس شاه طاہر بود
 حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از کج و سنگ بنا فرمود و در او ایل با و شاهی نظام شاه بر سر کاری
 قاضی بیگ طهرانی با تمام رسید چون بر پادشاه در مقام ترویج مذهب امامیه بود چهار دیواری در مقابل قلعه
 احمد گور ابرج و سنگ مدرسه ساخته آنرا انکرو وازده امام نام و تصحیح چتور دستور و اسناد پور و چندین تزیین
 دیگر وقت آن کرده هر روز وقت آتش بخیه بمؤمنان میداد و شاه طاہر علی همت بر نعت خان نظام شاه
 گماشته در ضد و آن شد که بحیان خاندان رسالت را از اطراف و اکناف در آن جمع آورد پس از خزان
 پادشاهی زربا براق و خراسان و قاری اگر و بگوات و غیره و استاد طالبی در مورد صاحب علم شد

و بعد از آنکه شش ماه اوقات در باب علم برین عنوان گذشت بر شاه شاه طاهر گفت عجب معجزه نشانی
 میشود و هرگاه حقیقت یکی ازین چهار مذکور بود و ترجیح آن بر دیگر شخص نشود و هر کدام در محو صحت مذکور
 میگردند من و دیگر یکی از آنها را اختیار کنم آنکه در سب و دیگر باشد تا حق در بطلان آن نیز بخاطر آورم شاه طاهر
 یک مذکور شد و گفت که آنرا از شما عشرت برمی گردانید اگر حکم نشود و غیر کسب ایشان را حاضر آورم بر شاه برون
 اشارت کرد که یکی از علمای آن طایفه را که شیخ احمدی می نامند بعد از آنجا بسیار پیدا کرد و نداد با علمای
 چهار مذکور معارف شده شاه طاهر در تقویت او میگوید و ایشان چون دانستند که شاه طاهر شیخ مذکور
 است یکی اتفاق نمود و در خصمانه پیشین آن بزرگوار اوقات علم مردم شده و از مجلس بیخواسند و رفت
 چهار بجای رسید که شاه طاهر برین بسیار غمگین است و در میان آورده بحث خلافت ابوبکر و حکایت
 طلحیدن و دولت و علم و قهر با رخ نه که استمال از کسب مذکور ساخت بر شاه چون دید جمیع علمای از
 شاه ظاهر مردم شده حکایت بسیار می عجز القادریه و خوابیدن پیغمبر و قهر و محافقت تفصیل از گفت پس اکثر
 علمای مجلس و مقربان و غرضان هندی و ترکی و عایشی و امیران و مستعبان و سلیاران و تشاگرد پیش
 حتی چار و اواران و قیلبانان و بیست و سه هزار کس از پیش پیغمبر در آن روز اختیار کردند و نام صاحبان مشایخ
 از جمله انداخته با سامی گرامی حضرت ائمه معصومین اکتفا نمودند و غیر سعید نایب سلطان بهادر گجراتی را که
 رکاب سرمدل ساخته و در آن مذکور است که در سوخ نمودند و ملا پیر محمد استاد و بعضی علماء از شاهان آن
 الطوار بر آشفته از مجلس بدر رفتند و خوفا و شوق در ساکنان احمد نکر افتاده بسیاری از امرای کبار و
 شصت و هفت شب بجا نه ملا پیر محمد رفتند و گفتند صریح ای باد صبا این همه آورده است
 این سید را که بلای دل بدین است از کجا آوردی چون از علم بر تیر به است صاحبان را سحر کرده از
 برد و علمای باراد مجلس بحث افسون کرده زبان ایشان بست اکنون درین باب بحث چیست بعضی
 گفتند بجز آورده شاه طاهر اباید گشت ملا پیر محمد گفت تا بر شاه و رفیق حیاست از معنی اصوات
 نخواهد بست اول آنکه اول بر شاه را از سلطنت معزول ساختند و شاه را در قیاس حیاست از معنی اصوات
 بردارند نگاه شاه طاهر راجت عبرت بساست غیر مکر لقب رسانند و در آورده هزار سوار و

و بین قومنا با حق و انت خیر الفاحین امید که چون عزیزان موافق شوم کار آگاهان درین جا رسد
 صحرای نگزند و اسعان نظر فرموده زمام تفکات از دست ندهند که محل تاس و کمان تفکر است لکن کلام
قال لفاصل لنا حسب فائده میوم هر فرقه را از فرقی شنیده و ایمان بود و اما که مذہب
 آن فرقه مردم را دعوت میکردند و آنها را در اصطلاح نشان دعوات گویند و طریق دعوت نیز ایشان
 یا علم است یا مال یا زبان یا سیف اما علم پس ترویج مشبهات و تقریر آن شیخی که خاطر نشین بود این عنوان بود
 و سخن را موافق استعداد و الف عادات مدعو گفتن و بر هر فردی دلایل مسندت و مدح مذہب خود نمود
 مذہب غیر و اما مال پس و اوان عطا یا و انعامات کسی را اگر در مذہب در آید و جدید ایمان را تحلیف و غیر
 نمودن و او را بجز این انعام و اگر ام فواحق و خدمات شنایسته و سنا حسب را با این مذہب را در آن مخالفان
 مذہب را معزول و محض محتر ساختن و در حکم فیصل خصومات جانب از مذہب نمودن و مخالفت را
 شکست دادن و آما زبان پس مواجیه حسنه نمودن بشرط دخول در مذہب ایشان و شنیدن آیه و کلمات
 هر انگیز گفتن با کسی که میلان مذہب خود دارد و خفت و ششونت نمودن با کسی که مخالف مذہب خود است
 و اما سیف پس قتل و اتلاف مخالفان مذہب و اگر آید نمودن مردم را بر قبول مذہب خود و قتل جهال
 نمودن بار و سالی مخالفین تا شوکت آنها محفل گردد پس طایفه از دعوات باشند که هر چهار امر را جامع باشند
 و او اکمل دعوات است بسیار نادار الوجود و برخی بر روی وجه دعوت کنند و برخی بر سه وجه دعوت کنند
چند چیز بشا اول تفصیل اهل طتی و تفریق کلام ایشان و ایقاع خلاف در میان آنها تا از تکلیت آنها خود
 و اهل مذہب خود محفوظ ماند چنانچه عبد بن سبا و انجوان در ابود و و هم تکثیر سواد لشکر خود تا بتوانند
 کاری از پیش برند چنانچه کیسان ابود شکوهم حب جاه و ریاست و بدست آوردن ملک طالی چنانچه
 بود و جمعی کثیر ازین فرقه برای حب جاه و مال مدعی سفارت شده اند میان امامیه و ائمه علیی السلام
 در زمان غیبت صاحب الزمان و در زمان عباسیه که اکثر ائمه نظر مذہب خود در مخرج رانی و نادر و کلمات
 علی و رفقات مزوره ظاهر پیدا کنند و امامیه را نشان میدهند و تسلی خاطر آنها می کردند و در ایام
 بروز از ائمه می آوردند تا جمیع شیوه آنها را قند و خود را کار آمد و خسران حوال خود بدست آنها بسیار

در اندک مدت خلاصه اقالیم سید جمع گشته احمد گزراشک استان ارم کردند از آنجا شاه حسن بنجو که در عهد
 شاه اسماعیل صفوی بر فاقهت خواجیه بنین الدین صاعدی گجرات آمده مدتها در آن حد و دیو بود چون ظاهر
 مبلغ دو هزاره چون از بهار شاه گرفته جهت خروج راه او فرستاد و با محمد گزرا آمد از مجلسیان حضور
 بادشاهی شد و همچنین شاه جعفر برادرشاه و ملا شاه محمد نیشاپوری و ملا حیدر صدر استرآبادی و سید
 مشهوری و ملا علی گل منشی استرآبادی و ملا سید محمد جانی و ملا علی مازندرانی و ایوب و ابوالکبر که ملا سید
 کیلانی و ملا محمد امینی استرآبادی و دیگر افاضل با محمد گزرا شریف و رده به مناصب چند فایز گشته حساب
 تاریخ نوشته در انشای این حکایت نوشته که جامع این حکایات محمد قاسم فرشته میگوید که خواب دیدن بر شاه
 حضرت رسالت پناه بر شیبیه است خواب غازیان خان بادشاه ایران و شیعه شدن و چه اتفاق مورخین بر آن
 و تورات است که غازیان خان بعد از آنکه مسلمان شد و در مرتبه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم او را
 دید و بر مرتبه امیر المؤمنین همراه نشدین بارگاه نبوت بود و حضرت خاتم الانبیا تعریف حضرت کرده گفت که
 می باید نسبت با اهل بیت من طریق اخلاص مسلوک نمائی و پیروی ایشان کرده سادات را گرامی داری ازین
 سبب غازیان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در حدیث نقل شده است که بلا و نجف را گرامی میداشت
 و شیعه مذہبان را محرب در گاه ساخته بهر یک مناصب مناسب جمع فرموده در بعضی از تواریخ بنظر آورده
 که غازیان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد که منکر اصحاب نیستم در بزرگی ایشان اعتراض ارم اما چون حضرت
 رسالت پناه در تمیید تواند محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت اقتساب یازده فرزندان او سفارش کرده
 من آنچه لوازم اخلاص خدمتگاری است نسبت با ایشان بجای می آوردم غازیان خان از کمال محبت که با او
 داشت در حین رحلت بر او در خود او بجا می تو سلطان که به سلطان محمد فدا بنده شهرت دارد و محبت اهل بیت
 صیبت فرمود آن شاه کامکار از بر او در گذرانیده مذہب شیعه اختیار کرد نام دو از ده امام را در خطبه
 سکه ثبت نموده نام باقی صحابه عظام را ساقط ساخت انہی بعد از نقل این حکایت میگوید مولف این سخن
 را می در دریای حیرت غوطه خورده می گوید اگر مذہب امامیه حق است احوال گیر مذہب چون خواهد بود
 اگر مذہب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت و ترویج آن مذہب چه معنی دارد اللهم افتریبنا

این پذیرفتند و چون این حکم شد گفت فرای را بر زمین صد بیست چهار هزار پیاده بود و پیاده
 وزیر بود و پیغمبر را وزیر علی بود و حق خلافت او راست و عثمان این سخن را در آن وقت که
 عمر کار بشوری گفتند به اتفاق که در بدایع عثمان است و عثمان گفت که با حق بیست که
 عمر و بن العاص او را بفریفت تا بیعت عثمان کرد و بعد عثمان بن کار با حق گرفت و درین خلعی بود
 متابع شدند پس چون این و کار در دل مردمان شیرین کرد و انگاه گفت امر معروف که در آن از بیعت است
 همچون نماز و روز و نماز است عالی بقران اندر یاد کرده است گفته که خیر صلاه است که بیست و سه روز
 بالمعرف و تنهون بخوانند و نومرز بالله و ما استون عثمان بیعت توان کرد که در آن روز آن
 و کار و اران وی نگنم و جور ایشان از خود بار و اریم و این بعد از آن میان بیعت است و در آن
 بر عثمان و لیر کرد و اندر مردان این نایب خوش آمد و بیعت پیغمبر آید و عثمان را فرخنده نمودند
 مقاتلت پنهان می آشتند و بنظر امر معروف همی که در آن و بکار در آن همه فلق شایسته عثمان
 خلع کنند و یکی دیگر از خلافت بنشانند و وعده بنهاند که فلان بدیدید مردان و عثمان شایسته
 مردمان بشهر آمدند و همی آیند که ترا خلع کنند الی آخر با قال با بجا که درین سبب و تحاب درین بیعت
 آن بود که هر گاه مقدمه با صلاح می آید بکلمات و حشمت و تمیز و احتمالات خفایت آید که در آن
 تا نایره قلندر استعال تمام خشید و نقش و بر او شست و او با شس معر فبت است و بیعت چون
 بیعت مرتضی واقع شد بر رسید که باز کا ساله بر او بشود و بهادارانی که در خود را از سر نیز تسویه مرتضی
 داخل کرده و در ضلال نمای قوم او ایس و بی بیعت است از سر نو بنیاد نما و بعد از او همی این فرقه کیسان
 و مختارند و قصه دعوت این ز نیست که چون حضرت امام حسین سیدالشهدا است و اشقیای شاه و وقت
 منصب شهوات یافتند که در حال و سابق مذکور است و در آن حال با این تفسیر و در مختارند
 بیعت و حسین نام بود و در آن گاه با خود و این شاهان هستند و در آن زمان با خود و در آن مختارند
 دعوت نمود و مختار از جمله اتباع او شد چون مختار را دعوت نمود و در آن وقت و در آن بیعت
 خود خواند و بر آن تالیف جامع شیعیه کوفه قابل با امامت باطلین شده و بعد از بیعتین محمد بن عثمان است

واجبات اولاد خود را و جواری اباکار خود را برای اینها حال سازند و ضیافتها و تزیینات و تجمیعات
 جمعی او کلا و سفر خوانند و اکثر فروع شیعه خراب کرده آنهاست چهارم خوشامد صاحب ثرونی
 یا مالک دولتی که دوستدار این مذهب و اهل این مذهب باشد حکم توقع داشتهن ثوابی از خدا و کم کسی از این
 طایفه باین باعث دعوت نموده است ^{چشم} موافق نمون ^{چشم} اقرار ب دوستان خود با خود و در مذهب
 صحبت درست ماند و اختلاف در خانه پیدا نشود مثل زوج و زوجه و اولاد و عشایر و اخوان و اولاد
 مشغله خلاص دادن برادران نوعی خود را از دوزخ بعضی از سادگان و صاف لوحان ازین طایفه
 هم دعوت کرده اند نقل کنند که خواججه از اهل مشهد در اصفهان و سخن برای خود با نخی تجیب ترتیب کرده
 و در ایام بهار بار عام و ادی تا خاص و عام نظاره آن باغ نمایند و از میوه او بچسبند و هرگاه کسی بچسبند
 در آن باغ در می آمد آن خواججه های های میگرفت مردم پرسیدند گفت باعث گریستن شفقت است
 بر بنی نوع خود که در دوزخ خواهند سوخت ^{چشم} الفای سادات و اقباض و میان المسنت و تحریک
 سلسله گفتگو و طعن و لعن فیما بین اهل یک خانه از خانهای آنها معاشرت با خراب و زندگی آنها
 و از تحریر سابق معلوم شد که اول دعاه هر فرقه بتدریج مذہب آن فرقه است و اول دعوات علی السلام
 عبد اللہ بن سباست و حامل بر دعوت مراد را اقلع رخنه در اسلام و الفاد خلافت بین المسلمین
 چنانچه قصه دعوت او تمام ماوراء النہر بطبری که مترجم شیعه است قوم است میگوید پس از بیخیم از حیرت در آمد و در
 سال مذہب رجعت پیدا آمد و فتنه ها خواست بر عثمان عبد اللہ بن سبا اول مذہب رجعت
 و او مردی بود جوهر از زمین مین و کتبه های پیشین بسیار خوانده بود بیاید و گفت من دست عثمان
 شوم چنان طمع اشت که چون سلطان عثمان در اینک و در اردی چون سلمان شد عثمان برگز او را التفات نکرد و او
 هر گز چشمستی خیب عثمان گشتی خبر عثمان رسید و گفت این جوهر باری کیست و بفرمود تا او را از
 شهر بیرون کردند بمصر شد و خلقی بسیار بروی جمع آمدند و در برابر بزرگ داشتند از بهر علم چون
 که سخن او میشنودند این مذهبها و گفت ترسایان میگویند که عیسی باین جهان آمد مسلمانان بر حق ترند
 گویند محمد باز آمد چنانچه خدا تعالی فرمایا ^{بسم الله الرحمن الرحیم} قرآن کریم ^{بسم الله الرحمن الرحیم} ^{بسم الله الرحمن الرحیم}

بعد از آنکه بنام پسران او در آمد و بعد از آن ماجرا بیان نمودند بعد از آنکه بنام پسران او در آمد
 که در هیچ وجه نمیتوانستند که در فداد او شمشیر بیاورند و برای دفع فتنه از نامزد کردن او را عرض بر ما
 داشتند بجانب مختار اهل زمانه مصعب بن الزبیر اولی در بصره رفت و مردم آنجا را با خود گردید و دست
 شمشیر کوفه را نیز بر پس و در سبیل از مختار شکسته با خود پیوسته نمود و او را به همین نام که مختار که شمشیر
 مختار بود بجز لایق موصل و دیار بکلی طمس کرده با مختار قتال فرمود و او را قتل نمود و اتباع او را متفرق
 ساخت و شمشیر مختار را که در این سنست بود در بجای مختار به و کسیانید هر فرزند فرمود و او را شمشیر از نام
 او خارج نمود و بر تختی که مانده تحقیقی و خالیست بودند و کلاه ایشان را که نام شمشیر افتاد چنانچه سابق نوشته شد
 تا آنکه هاشم حجل و هاشم بن سالم و شیطان الطاق بر نحو استند و کوفات فرزند نامیده شدند و خود را هاشم بن سالم
 زین العابدین و اولاد او کردند و از محمد بن الحنفیه و اولاد او تبراً خوانده نهادند و چون از تفصیل و بقیای
 مختار به در مذنب ایشان در آمدند از اینجا صورت مذنب امامیه بهر سبب و همین جماعت از مذنب امامیه
 و اسلامت و پیشوایان ایشان و راویان اخبار ایشان که درین ایام خود را از ایشان فرار گرفته اند و بقول
 و فعل آنها اعتماد کلی دارند و خستریب حال ایشان درین ساله بدین خواهد شد که ایشان مجتهد مصری اند که جمیع
 مویوم خود را در زمین تراشیده هزاران قباج باسن او می بندند و ایامه که خود را با آنها نسبت میکنند از
 تبصری و تبریزی میخوانند و لعن میفرمودند و حکم فضالت و شقاوت ایشان میکردند و هم درین اثنا مذنب
 زیدیه حادث شده و رعایای مذنب بر روی کار آمدند و پیشانی نگزید بن علی بن حسین به هر دو انچه خروج
 فرمود و شمشیر مختار را که در آن وقت بخود نمود و چون کثیرا وی رفیق شدند از شمشیر مختار را که
 کوفی رحمت الله علیه نیز تصویب آنی بدین علی عینود و مردم کوفه را تحریص بر متابعت زید میکرد و میگفت اگر
 نزد من در واقع و امانات مردم نمی بود که هنوز مالکان نرسانیدم تا مردم دیگری از اخوان خود اعتماد دارم
 که تحقیق حق بر کسی باور ساند البته هر از یک جهاد اعلامی نمودم انقصه زید را با فوج مروانیه و مقابله
 رود او و سی هزار کس از شمشیر کوفه که سبب برای اصحاب کبار میکردند و زید آنها را از جز و توپ حق می نبرد
 هر زمانه که در وقت زید و مذنب او را در دست تو صاحب گذاشته که بخود نبردند و نماندند

باین جهت تمام شیعه کوفه را دست از نمودند و اظهار نمودند که هر محمد بن احنفیه خلیفه کرده است
 که گفتن کین ز قائلان امام حسین و نو صیب مروانیه و انارت بلا و مفتوحه بن و اوده است در
 شیعیه نامه سه مهر جو الیه نمود که آن را علی رؤس الاشهاد خوانند و روی هر قوم بود از محمد بن علی شیعیه
 و روسا آنها فلان بن فلان فلان بن فلان اعلام باو که سن مختار بن ابی عبیده ثقفی را خلیفه خود کرده ام پس
 اطاعت امر او بجا آرند و در رکاب وی جزا و ایاد نمایند بجان جان مایمان و پیروان خود را بر مقلدان
 ایاد و اطاعت مختار مذکور قصد نمایند چون نامه خوانند همه در رتبه اطاعت او در آمدند
 و کوفه قائلان امام را تفحص نمودند و قتل آوردند و امیر کوفه که خلیفه رفت و بجای او مختار ایاد
 بعد از آن امیر ایاد بن مالک اشتر را با ایادی جهاد کاشیکه در عراق بود مدتی از اتباع مروانیه و ناصر بن
 ایاد و کوفی را با ایاد هم از کوفه کوچ کرد و هر که را از آنها یافت کشت و بلاد عراق و ایواد در تصرف آورد
 و یار بکره او در میان رانیز خود متعلق ساخت باز قصد شام مشتق نمود چون این خبر عبید الملک بن مروان
 رسید عجمیه را نزد بن زیاد را با صد هزار سوار خدمت نمود و او امیر ایاد بن مالک اشتر را و از او هر چه
 بمشایار و شرافت تقاضا بخواست و در پیش او آمد و بپرکت تمام امام حسین امیر ایادیم شایع یافت و این زیاد لعین
 باین جهت که در مختار در دهن شیعیه ان خلیفه بلند شد و زبان ستایش و ثنا می او کشادند حتی که شیعیه مخلص
 بجهت جماعت بودند نیز برانهم جوش مروانیه و مقبول شدن این زیاد لعین حمد الهی بجای آوردند
 و فعل مختار را گویند طلب ملک دریاست کرده بودند و از هر جانب شیعیه توجه بختار شدند و
 او را دیده جوش جوشی در مذاهب او در آمدند و قریب ده سال دولت مختار استدا و کشید
 در چنان شیب و فراز چون مختار از مخالفین خود را جمع ساخت ابداع و اختراع در امور دین شریک
 اول کردی حضرت امیر المومنین را بصورت بت پرستیدن آغاز نهاد و او را با بوث اینست نام کرد و
 کردی طفیل بن جعد از دوکان روغن فروشی برداشته او زده بود و کردی امیر المومنین نبود
 و توایخ مردم است بعد از آن دعای بلند مثل مدن جبریل نزد خود و حصول غم غیب خود
 گفتن گرفت تا اگر که شیعیه کوفه از وی منفرد شدند و با بر مشاوات و مناظرات واقع شدند

که اینها بخط امام اند که در جواب عرایض نوشته است و از وی تو ایشان علمای ایشانند که
 به تصنیف کتب در مذہب پر و احسنند و بر ای تعلیم مقدمه و کتاب مشتمل شد و اندو جان ایشان بتفصیل
 هر چه تمامتر درین رساله نوشته خواهد شد ان شاء تعالی و از وصیة ایشان را و بیان اخبار انداز
 ای که از اصحاب ائمه بواسطه و بغیر واسطه در اصول و ذم و فضائل افعال و حال ایشان نیز بتمام
 انش در ای مد تعالی در از وفات ایشان با و نشان ایشان است که در دم با بخون حیف و مسلمان و ترغیب
 در انعام و اسنان درین مذہب آورده اند و عالم اینچ بیان حال ایشان کامل است و اوستی
 و او ای که در سنک امامت موسی کاظم اند و با این نشان از زمانه است که بعد از او بنفر مکتفی شد و نذر
 در حقیقت است و چون می نماند هر خواهد شد و ان ایشان عبادت بن ائمه است و اسما عیال گویند که امام
 جعفر و امام بعد از اسما عیال بن جعفر است حال آنکه با جمیع موزنین اهل انبیا است و امام جعفر در مدینه
 وفات یافت و در تبیع الفرق مد خون شد با زطایفه اسما عیال از زنده انوارند و اراستند و فرقه دشمنانند
 داعی ایشان مبارک است باز خلفای او درین منصب قائم مقام او شدند و چون اسما عیال بن ائمه بنفر
 محمد بن اسما عیال بن جعفر را امام دانند و نص امام صادق مرتقی او را ایت کنند و در
 ایشان نشان فرست است و بعضی گویند که اسما عیال بعد از امام جعفر وفات یافت و امامت در
 و اولاد می است بنص سابق علی اللاحق و و اش ایشان شهادت بن همون قراج ابو زین است و امام
 که حال ایشان سابق مفصل مذکور شد امامت را تا محمد بن عبد الله بن علی که امامت بعد می است
 کشیده ای آرند و در مغرب زمین او و اولاد او تسلط یافت و دعوات خود را بمصر و شام و دیلم و ایلام
 منتشره یافتند و اکثر دعوات ایشان امرای ذی شوکت بودند تا اگر مصر در دست ایشان بود بکلا سواد اطعم مال
 مصاحبان اختیار نمودند و بنسبت ایشان میل شدند از ان باز وی اعلی در خانه ان ایشان نیز بهر سبب در سنم نماند بن

محمد بن منصور و علی بن نعمان محمد بن نعمان عبد العزیز و محمد بن اسبیب المقلد بن المسیب بن العقیل ابو الفتح جوان محمد بن
 بخاری کتابی الملقب بین الدین غیر هم و چون نوبت ریاست در مغرب نصیر سید از عهد و تیره عامر بن عبد الله

یافت بقایا زیدیه که همراه امام زاده نذیر در زبان مازندران مشرب کرده اند و از شیعه دعاه ایشان بخوبی بشود
 بر علی بن حسین است و یکی بن حسین بن علی است که از اسلح حسن بن حسین بن علی و زید و امامت علی در دین و زید و زید
 خردی نمود و بر بلادین باز بیاورد و نیز استیلا یافته در قندهار و کابل و دیگر گزاشته است از امام شهاب و بر
 نیز از دعاه اینهاست بنیره ای حسین بن علی و یکی بن احمد بن محمد بن علی و دعاه زیدیه نه اند و بعضی از
 زیدیه مذکور زیدیه را تحران کرده و چیزها سے دیگر از امامیه و اسماعیلیه گرفته
 در آن مذکور زیدیه و زیدیه و دعاه زیدیه و حال زیدیه و دعاه زیدیه و فرقه شکرند چنانچه
 ابو الجار و دوستان بنده زیدیه می خوانند حسین بن علی و زیدیه و زیدیه و زیدیه و زیدیه
 شمرده میشوند که تقدیم و دعاه امامیه در اصل شهابین الطلاق و اوقات اینها اند و کید ایشان
 در دعوت و اغوا می مجمل است و مجروحان است باین جهت فرقه امامیه نیز از سایر فرقه شیعه اند و چون
 امامیه را با هم افتراق شد هر فرقه را دعاه جدا بر رسید و بعد از فوت هر امام افتراق می نمودند پاره بپارت
 او قابل میشدند و همین بعد از فوت او پسری را از پسران او نامزد امامت میکردند و دیگر را و جمعی برادر
 او را همین اسلب تا آخر امامیه اختلاف بر اختلاف افتاد و در مصداق آیه ان الذین قوادیم و کانونا
 شیعیانست منهم فی شیخ در ایشان چه روی کشود تا آنکه نوبت با امام عسکری رسید و بعد از وفات ایشان
 مختلف شدند و جمعی گفتند که او خلیفه نیکو است و امام بعد از او جعفر بن علی برادر او است و برخی گفتند که او و
 گذاشت که محمد مهدی موعود است و قائم الایمه است و لیکن منجمنی شایسته اند و برای ایشان
 بر انحصار آیه دوازده ولید الملقب با شایسته نشدند و درین وقت باب دعاه مفتوح شد و هر
 کل و کور مدعی شد که من سفارت میکنم در میان امام شایسته و امامیه و کان و کانت است و درین میان
 و بعد موت خلیفه عیانت و عهد سفارت را با او تقویض میکرد تا آنکه نوبت سفارت در سنه سی صد
 و شانزده یعنی بن محمد رسید و او قائم التشریف است گویند و وفات علی بن محمد در سنه سی صد و بیست و
 و از آن بعد از مدتی امام سنبری زیاد و غیبت کبری حاصل گشت و بعضی از دعاه ایشان اصحاب کتابت
 چنانچه سابقین اصحاب سفارت بودند و کاتبه با امام نمایند و نیز شیعه رقصات مرقومه بیانند

بلها بحاله علی بن امیة شهادتہ الحکم بن امیة الی المدینة بعد طردہ النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم وکان یستی طرید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و بعد ان تشفع الی ابی بکر و عمر فی ایام خلافتها فما اجابا الی ذلك و نفاذ
 عمر من مقاسمہ بالین اربعین فرسخا و منها نفيہ ابا ذر صی اللہ عنہ
 الی الریذة عمن و بحجہ مروان بن الحکم بنتہ و تسلیمہ خمس غنائم افریقیة
 له و قد بلغت مائتی الف وینار و منها ایواہ عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح و کان
 رضیعہ بعد ان اهدر النبی صلی اللہ علیہ وسلم دمہ و تولیہ ایام مصر باعمالها و تولیہ
 عبد اللہ بن عامر البصری حتی احدث فیہا الحدث الی غیر ذلک مما انصموا علیہ و کان
 امرأه و جنوده معاویة بن ابی سفیان عامل الشام و سعد بن العاص و عامل
 الکوفة و بعده الولید بن عقبہ و عبد اللہ بن عامر و عامل
 البصرة و عبد اللہ بن سعد بن ابی سرح عامل مصر و کلهم رفضوه
 و خذلوه حتی اتی قدرہ علیہ و قتل مظلوما فی دارہ و ثابرت
 الفتنة من الظلم الذی جرى علیہ و لم تستکن بعد خلافه
 در امر شورى و اختلاف آراء و استتار همه آنها متفق شد بر بدعت عثمان و ملک انتظام یافت
 و دعوت اسلام در زمان او استقر گرفت و فتوح بی اندازہ روی داد و بیت المال زفقور و اجزای
 ملو شد و جاشرت کرد با خلق با حسن خلق و عالم کرد با آنها به فراخ دستگی انکار قاربه و از نبی است
 ترکیب ممالک گشتند و آن ممالک باو خایه شد و جو کرد و دلپس جویشد بود و واقع شد اختلافات
 کثیره و گرفت کرد و ند بر او احدائی را که همه آنها محال بر نبی امیر و راجع با آنها بود و از انجا که بر ان نبی است
 حکم بر امیر را بسوی مدینه بعد از ان که جناب نبوی علیه من التحیات دعاها و من التسلیم انماها
 اورا از مدینه طردید خراج فرمودند و ان مطر و بطرید رسول الله موسوم بود و با آنکه در زمان خلافت حسین
 شفاعت باو بخدشت بخوانند و در ایشان جا بجا شفاعت او کردند و خلیفه ثانی اورا از مقامی که درین درشت

گفت هر کدام از شما ازین امر خبر جوئید و آن شخص را بیدار کنید و این سخن را بگوئید که من را در حق
و خداوند جل و عالی و اسلامی و اسلام بر و تیب که هر آینه ننگه کشیدند و در وقت بدیدید که من را در حق
او افضل و ارجح باشد برای خلافت اختیار نماید و ازین یعنی همان در سلامت بود و در حق من جواب
نیامدند عبد الرحمن گفت ایها انبیاء را این نوعی است یا ایها انبیاء را این نوعی است که در حق من
باینند ام و از فضل تجار و زشم عثمان گفت ای علی سکوت و زبده و زبده و زبده و زبده و زبده
گفت یا اباسن جنت چیست که سخن مریدان بنگه کنی و آنکه ازین نوعی بود و زبده و زبده و زبده و زبده
ندارند از رخ این کار بنام هیچ یک برای نفس مصیبت نمودند و هر آینه انما قلوب من فی انفس
شما می در راه اتباع هوا و آرزوی نفس خویش بپیش میمانند من گفت ای مریدان در حق من جواب
خویش خواهش می بود و کلام در امور که بین سعادت که سهل و جانت ازین نوعی است و زبده و زبده
نموده از مجلس مشرق شدند و عبد الرحمن در راه و هیچ حمیمه نبود این گفت و زبده و زبده و زبده و زبده
بطریق مشاوره و صلحت و وی عرض میکرد و در شبان روز درین امر رای و در وقت خویش با و میفرمودند
تر و ایتمه آنکه عبد الرحمن در آن لیالی بر اعیان و اشراف و اهل از روسای مدینه و جوانان طوائف میبود
و از ایشان استفسار و استکشاف نمود و میگفت امر خلافت در اینک میماند عثمان بطریق صلحت و زبده
هرین امر چیست و خاطر شما زین دو مرد اهل به که در وطن بر کسیت جمعی از ایشان عثمان شده بنابر مدارج
وجود و متجاوز و تقوی بر حسن معاش و مدارا و سادگی و میانه گزینی در امور دانسته و طایفه بنابر
و نور علم و کیاست و فضل و فراست و غایت شجاعت و جلالت و نهایت مناعت و زهدت و کرم و مردت
و جوانمردی و تقوت و عدالت و صلابت و عهابت و نجابت که از علی مشایخ بود که در پودان میل با و نمودند و
گویند بعضی از بنی امیه زود عمر و معاش فتنه بدید بر او استعانت جستگفتند این امر را بر شد و میان عثمان و
و هر چند که بر جانب عثمان آمد فاما خوف آن در ای که او بود اسطه تسایل بلین جانب این در استخانت و شجاعت
که و در علی با علم و جلالتی که دارد از وی در بر پاید عمر و معاش گفت ثم مجبورید که سن امشب بطلان این امشب
بعبارت موافقت تقدیر چنان که هر که خود را خلافت بر عثمان قرار یابد و هر در زمان نزد امیر المؤمنین علی را است

چهل فرسخ در ترفند و تدارک با اهل نعلین روان در راه و در میان راه و در میان راه
 ریزه و تزیین و دست و سر و پا در آن من گنجه کسب از من نه ابرم نه بقیه دیگر که به وسعت
 برینا هر چه پیداوار آید می دانم او است عبد القادر بن سعد بن ابی سرح برادرش
 و در آنجا نام به آنکه حضرت سرور کایان و پادشاهان است بل و در هر دو باح فرود بود
 و این مضمون بود آن مضمون بر سر بر سر حال و متولی که دانیدن "است به با القادر بن عامر برادر
 تا آنکه از آنکه در راه آنچه امارت کرد و آن را از آنچه مرزوم را بخشیدم او را در آن راهی اشک و اشک
 بن ابی سفیان و ابی نسام و سعد بن خاص حاکم کوفه و بعد از وی ولید بن یسید در عهد ابی عامر عامل بصره
 و عبد القادر بن سعد بن ابی سرح حاکم مصر بود و بعد از اینها رضی نمودند او را به آنکه بگردد و من و ابی سرح
 تا آنکه رسید با و احوال دو در خانه خود و بطاعت شد و از غلبی که بود وقت فتنه شوران و بخوان آمد و تا مندر ساکن بود
اسمی اقول و بالله التوفیق آنکه عیال بن اجمال حجت بصیرت منبصران از کتب معتبره
 بیان نمود و میشود در رفته الاحباب قصه شوری و قرار یافتن امر خلافت بر عثمان بن عفان بین بیان نمود
 که چون ابی مدهینه از سنت سنیه و فن امیرالمؤمنین عمر و مراسم تعزیت فایز گشت بسته ضرورتی برای
 مشاورت در امر خلافت مجتمع شدند و این جماع در دار مسوره بن مخرمه یا در بیت المال یا در حجره عایشه
 تحقیق پذیرفت و قوسه ضعیف که جمیع نجایه فاطمه خواهر شریف بن قیس بود علی اختلاف الاحوال
 عبد الرحمن بن عوف گفت ای محشر اصحاب بدانید و آگاه باشید که من با شما و حده مضارقه
 من و غیبتم و مرا با استقلال درین امر خلافت تنافس رغبتی نیست و لکن اگر خواهم با من خود را مفضول برای
 سازید تا از برای شما خلیفه اختیار کنم و روایتی آنکه گفت ام خود را بسه تن راجع سازید زیرا که گفت ام خود را
 به علی ابن ابی طالب تفویض فرمودم چنانکه گفت من کار خود را عثمان باز گذاشتم و سعد گفت من هم خود را
 بعبد الرحمن موکل ساختم نگاه عبد الرحمن از علی معلوم کرد که اگر قلم تقدیر متابعت و خلافت بر حسین است
 وی باشد بخلاف عثمان راضی است و همچنین از عثمان استعلام کرد که از خیاطان قضای خلافت بر
 قدر اوند و در خلافت علی راضی است پس گفت این امر میان علی و عثمان و امیر گشت و گویند با عثمان